

ملت، ملیت و ملتگرایی!

حین جستجوی مفهوم هویت، در "انترنت" با این جمله بر خواهی خورد که گفته شده است: «فقط یکبار خودم را گنگ و فاقد حرف زدن یافتیم. زمانی بوده است که، کسی از من پرسید: "کی هستی؟"، "خلیل جبران شاعر و هنرپیشه لبنانی ۱۸۸۳م – ۱۹۳۱م» برای این نویسنده هم چنان خواندن آن، تکاندهنده بوده است. چرا باید انسان مورد چنین سؤال قرار گیرد. بخصوص وقتی در رابطه با سوالات مشابه «راسیستها» که می گویند در امریکا بعضاً شنیده شده و یا شنیده می شود که می گویند «از چه نژاد هستی؟» به همین علت است، که هر گونه تبعیض و برتری یک انسان بر انسان دیگر را محکوم می کنم.

همین امروز برایم جای نهایت خرسندی بوده است که خبر اعطای جایزه "ابن سینا" (خودم فارغ مکتب متوسطه ابن سینا، در کابل هستم. معلم در لیسه احمدشاه بابا در قندهار، خاطرات فراموش ناشدنی از شاگردان لایق خود را که به اهل هندو قندهار منسوب می ساخته اند، تا هنوز در سن پیری بیاد دارم.) را به هموطن گرامی، محترمه سناتور داکتر انارکلی هنریار، شنیدم. صحبت ایشان اشکم را از چشمانم جاری ساخت، که در وطن "کثیرالادیان" ما حال افراطیون



بی رحم و متعصب می خواهند که همزیستی مردمان ما را، برهم زنند و تبعیض و استبداد را حکمفرما سازند. به ارتباط خاطرات ایشان و هم به عنوان تسلی و تریک، یک نقل قولی را که از آثار پر ارزش "البیرونی" گرفته شده است، تقدیم می دارم. این نویسنده چند سال قبل بر حسب تصادف در یکی از نشرات مقاله یک خانم "فیلسوف آلمانی" را یافته است، که در مراسم بزرگداشت از "صدمین سال" تأسیس یک "انستیتوت برای تحقیقات در باره ادیان و مذاهب"، در شهر "بن" آلمان، ارزیابی خودش را در رابطه با آثار "البیرونی" ایراد نموده

بود. البیرونی به صفت مسلمان، تحقیقات خودش را، در باره "دین" و بخصوص "هندوئیسم"، قریب هزار سال قبل انجام داده است. این ارزیابی، از آلمانی ترجمه و در یکی از "سایتها"، بدست نشر سپرده شد.

البیرونی در حقیقت یک عالم علوم طبیعی، متخصص ستاره شناسی («استرونومی») و هم متخصص علم مساحت زمین («گیوئیدی») بوده است، آثار تحریری کثیرالجوانب او، او را بحیث دانشمند جهانی شناخته است.

همواره، او را تصورات، طرزالعمل های مذاهب متعدد و مفاهیم آن، به خود جلب می نموده است. او خیلی دقیق همچنان در باره تلاشهای خودش، خارج از تأسیسات علمی قضاوت نموده، می گوید: «علوم زیاد اند و از دیدار می یابند.... در صورتی که زمان مساعد فرا رسد.»

البیرونی در آن، پرستش خدایان شبیه انسان را، در هندوستان کثیرالادیان، ارزیابی نموده است. آنچه او از آن تعریف نموده است، بیک نوع مذهب ارتباط می گیرد، به معنی اینکه، برخلاف آنچه اوامر اسلامی برجسته می سازد. بر مبنای سوره ۱۱۲ قرآن از خدا حرف زده می شود، لیکن او، در مباحثات علوم الهیات در باره صفات خدائی، فقط بحد محدود، از طرح شبیه انسان، مواظبت می نماید، و به یک نوعی از یگانه پرستی، که در زبان عربی اصطلاح توحید («یگانگی») یاد شده است، شناخته می شود. ملاحظه می نمایم که البیرونی، خود با سابقه اسلامی اش، اینگونه پرستش خدایان متعدد را، فرض می کند.

برعلاوه باید تذکار یابد که به اظهارات البیرونی حتی، تا همین امروز، هندو شناسان («اندولوگ ها»)، بدیده قدر می نگرند، ارزش های آنرا بدلیلی برجسته می سازند که خودش با هندوها تماس داشته و سفرهایی هم به شمال هندوستان، انجام می داده است. به هر صورت وضعیت های نزدیک غیر دقیق باقی مانده است. ما فقط می دانیم که در زمان زمامداری محمود غزنه (۹۷۱م - ۱۰۳۰م)، که قلمرو اسلامی را الی شمال هندوستان توسعه بخشیده بود، سالیان دراز (۱۰۱۷م - ۱۰۴۸م)، در شهر امروزی غزنه افغانستان زندگی داشته است. از آنجا تماس با هندوها را برقرار داشته است. در عین زمان در زمان لشکر کشی ها و حرکات نظامی محمود، در گرویی از دانشمندان، تجهیزات اردو را بدرقه نموده، نقش عمده او در تهیه نقشه («توپوگرافی») و تهیه اندازه گیری ها، بوده است.

گاه گاه ممکن، صحبت های شفاهی برخی از هموطنان را ممکن شنیده باشیم، و همزمان ممکن متون تحریری بعضی از آنان را هم در «سایت های اینترنتی» مرور کرده باشیم، آیا تصویری را در ذهن بوجود نیاورده باشد، که هر یک این اصطلاحات را تا چه حد، مناسب و دقیق بکار می برند. برای این نویسنده، بعضی از مباحث و مناقشات، احساسی را تحریک نمود، تا جهت درک بهتر این مفاهیم، باید به مطالعه آثار علمی و تحقیقاتی دانشمندان مسلکی و بخصوص فیلسوفان، مؤرخین و هم چنان دانشمندان بشر شناسی و علوم اجتماعی، پرداخته شود. این نویسنده، در تحت عناوین مختلف که این مفاهیم به کار برده شده است، مقالات متعددی را بدست نشر سپرده است. خوانندگان محترم توجه نمایند که انسان مفاهیم علمی را آنطوری که دقیق معنی داشته باشد، ممکن از هر زبان هنرمند علاقمند خود، نه تواند بشنود. در یکی از "سایت ها" این تصویر با این کلمات، در قید علامت «» از هنرمند که تصویر او را مشاهده می نمائید دیده



شده است: **«ملت ما، هویت ما نیست!»** کار ما انسان بودن است؛ انسان باشیم!»
هر قدر با صحبت با دوستان کوشیدیم، تا معنی و مفهوم و پیوند این کلمات را که "هنرمند" ذکر کرده است، درک کنیم، موفق نه شده ایم. اگر هدف او از "ملت" تبعه دولت افغانستان بوده باشد، پس "ملت" هر فر فرد، "افغان" تعریف شده

است. و "افغان" هویت تبعه دولت افغانستان را تعریف می کند. اگر کسی در افغانستان "کثیرالایتنی" اقوام چون "پشتون"، "تاجیک" و "هزاره" و غیره را بطور جداگانه، "ملت" و یا "ملت" بداند، در مطابقت با تعریف در قانون اساسی و هم چنان مطابق تعاریف معمول در زبان های بین المللی، اشتباه می کنند. "ملت" به همه اتباع دولت گفته می شود. بخشی از آن را "ملت" نمی گویند، اگر هنوز هم بقایای از ساختار اجتماعی و عادات و روابط قومی وجود داشته باشد، این اختیار خود آنهاست که برای خود آنها، چه نسبت می دهند. در حقیقت خود آنها این چنین غیر علمی تعبیر می کنند. به چنین گروپ های اجتماعی، که دارای برخی از مشخصات متفاوت اند، اصطلاح "ایتنی" را برای هر یک می توان بکار برد. بناء اگر تعریف مندرج در قانون اساسی پذیرفته شود و "ملت" هم مطابق همان تعریف قانون اساسی ذکر شود، لذا "ملت" هر فرد، "افغان" است و نه قوم و یا "ایتنی" جداگانه. این کلمه "افغان" اگر کدام وقت، به حساب منشاء و مبداء تولد یک قوم و قبیله، منسوب به همچو گروپ باشد، بر طبق آنچه در قانون اساسی ذکر شده است، مفهوم، ماهیت حقوق سیاسی و دولتی را به خود اختیار می کند. اگر این جناب بر "انسان" بودن شک دارد، پس چه هستیم؟ اگر از دید او "انسان هستیم"، آیا در همه خصوصیات، کرکتر، کردار و عمل، استعداد و میل و غیره و غیره، یکسان هستیم؟

مفهوم سیاسی از دید "هنا آریندت"، بر اصول تعدد انسان ها استوار است. نزد او انسان در جمع، یعنی "انسانها" مطرح بوده است، بدین معنی که: **«نزد او "این انسان" نه، بلکه انسان های زیاد وجود دارند، که دارای یک انفرادیت غیر قابل تعویض می باشند»** بر اساس این طرز دید، در سیاست، مسئولیت را در برابر تمام اجتماعات

انسانی در نظر می‌گیرد. آنچه با "قدرت" و "زور" در سیاست و اجتماع مطرح می‌شده است، آن فیلسوف و تیئوریسین سیاسی نامدار، آن دو پدیده را جدا از همدیگر، می‌دانسته است و در مورد مفهوم "قدرت" چنین بیان نموده است:

"قدرت، از قابلیت انسانی سر می‌کشد، نه اینکه انسان تنها عمل کند و یا چیزی به انجام رساند، بلکه با دیگران می‌پیوندد تا در موافقت با آنها عمل کند. بر قدرت هیچ یک فرد تنها تصرف ندارد، بلکه در مالکیت یک گروه قرار دارد، و تا آزمون موجودیت نشان می‌دهد، که گروه، با هم متحد بماند."

فیلسوف نامدار "انگلیسی"، "اتریشی الاصل" قرن بیست، "کارل رایموند پوپر" بطور مستدل توضیح داده است، که در طول تاریخ برخی از "فیلسوفان" متمایل بوده اند، تا در قدم اول قبل از مطالعه هر پدیده، نخست، "تعریف" ارائه کنند. او معتقد بوده است، که تعریف ما را به هدف نمی‌رساند، فقط معرفی وضعیت و حالت ثابت است. او ضمن آنکه هر یکی از ما انسانها را بشکلی از اشکال و به درجات مختلف با "پیشداوریها" نیز ملوث می‌شمارد، در یک صحبت تلویزیونی با لبخند، می‌گوید که اگر کسی از ما بپرسد، که "انسان" را تعریف کنید، در قدم اول می‌توان گفت که: **"انسان یک حیوان دوپاست"** که راست راه می‌رود و **"پر ندارد"**. بعد می‌گوید که "ارسطو" هم چنان تعریفی از انسان داشته، می‌گفته است، که **"انسان یک حیوان عاقل است"**. خوب عاقل است، که حتی یکدیگر را قتل می‌کنند. بلی "انسان" باشیم، اما نه "انسان قاتل". توجه کنیم که کلمات را با صراحت یاد کنیم. اینکه به حیث انسان "خلق" شده ایم، کافی نیست، باید چه نوع انسان باشیم. اول خود به عنوان "انسان آزاد" خود ما را بشناسیم و به "آزادی دیگران" هم ضرر نرسانیم و به کرامت هر یک احترام داشته باشیم. طوری که در یکی از مقالات تحت عنوان "قدرت و زور یکی نیست" بر اساس اثر معروف "هنا آرینت" نیز ذکر شده است، بدینترتیب، می‌تواند تعاریف مختلف از انسان با تصورات مختلف فورمولبندی شود. آیا همه "انسانها" یک هدف، یک علاقمندی و غیره و غیره دارد؟ فرض کنیم که کسی اگر از تعریف "بیولوژیکی" انسان آغاز می‌کند، ممکن انسانهای مختلف را از روی رنگ جلد، مو و غیره هم تقسیمبندی کنند و باز انسانها را با عقاید دینی و غیر دینی تقسیمبندی کنند. پس مشکل ما اصلاً با خود ما و هم با هم جنسها و یا هموعان ماست. در تقسیمات مختلف، انواع مختلف خصومت در تحت نام "بیگانه" نیز بروز نموده است. در افغانستان، در حقیقت هیچ انسان اول نه باید از اتباع کشور خود بپرسد که از کدام قوم است. صرفنظر از اینکه به افراد شخصی ربطی ندارد که چنین چیزی بپرسد، در حقیقت اتباع کشور ما یکدیگر را از روی چهره و هم از روی لهجه زبان می‌فهمند که با کی مقابل است.

حقیقت اینست که باز هم، ندانسته ایم، که بطور نمونه هدف این "هنرمند" در استعمال این کلمات چه بوده باشد. ممکن وقتی هم کمی به نتیجه می‌رم

سیدیم، که اگر در باره ترکیب محفل شنوندگان او، آگاه می‌بودیم. حال هم واقف نیستیم که او چه می‌خواسته است بگوید، وقتی چنین بزبان می‌آورد: **"کار ما انسان بودن است؛ انسان باشیم!"**، یعنی چه؟. آخر همه انسان هستیم، اما در حیات اجتماعی، اهداف مختلف داریم. استعدادهای ما متفاوت است، علایق ما متفاوت است... جناب محترم، این که در صف حیوانات، انسان با قابلیت حرف زدن خودش را، انسان تعریف کرده است، ما مشکلی نداریم. حرف بر سر اینست که در خصوصیت انسان، تمایل زندگی در اجتماع را هم تعریف کرده اند. به عبارت دیگر او را یک **"حیوان اجتماعی"** هم نامیده اند. برخی از دانشمندان، نسبت **"حیوان کارکننده"** نیز یاد کرده اند. به تعقیب مفاهیمی که دانشمندان یونان قدیم، در مورد انسان گفته اند، "هنا آرینت" در اثر خویش از **"زندگی در کار"** یا **"زندگی مشغول"** نام برده است، و سه مفهوم اساسی را چنین افاده نموده است: **"کار کردن"**، **"تولید نمودن"** و **"تبادل کردن"** (معامله کردن). به هر صورت. خدا می‌داند که جناب ای‌شان از **"ملیت"**، **"هویت"** و یا از مفهوم **"کار"** چه تعریف خواهد

داشت! "هویت"، "ملت" و "ملیت" را دانشمندان هم تعریف کرده اند، که ممکن در جوامع مختلف، تصور مختلف وجود داشته باشد. "هویت" داشتن و "بی هویت" بودن در قدم اول بطور مجرد و تنها معنی نمی دهد. این مربوط آنست، که در تحت هر یک از این کلمات، چه محتوا را افاده می کنیم و برای چه افاده می کنیم. حال از ایشان دور می رویم و به اجتماع دانشمندان اختصاصی علوم، فیلسوفان و دانشمندان تیئوریهای سیاسی مراجعه می کنیم. در بحث ما دیگر این شخص مطرح نیست که چرا این چنین فکر می کند. اما برداشت سطحی اینست که بسیاری از هموطنان ما، این مفاهیم را درست و دقیق استعمال نمی کنند.

انگیزه اصلی این بوده است که یک زمان در "وزارت اقوام و قبایل" افغانستان در دهه هشتاد قرن بیست (سابق وزارت سرحدات)، یک مجله در تحت عنوان "ملیت های برادر...؟" که حال عنوان دقیق آن فراموش نویسنده شده است، نشر می شد. وقتی از یکی از مسئولین در رهبری وزارت پرسیده شد، که آیا "افغانستان" یک دولت "کثیرالملت" است؟ آن فرد سیاسی مطالبی را ذکر کرد که اصلاً اساس علمی نداشت، فقط در خدمت تفرقه قومی می توانست، تلقی شود. واقعیت اینست که اگر امروز موضوع صحبت، بیش از سی سال را کمی به یاد آورم، آن مسئول سیاسی خودش، این مفاهیم را آنطوری که دانشمندان علوم اجتماعی، بخصوص در جوامع غربی تعریف نموده اند، آگاهی کامل نداشته است و این نویسنده را هم چنان، به احتمال قوی مانند تعداد بی شمار دیگر، اقلأ تا یک مدت معین به تصور اشتباه آمیز و به اصطلاح افغانهای ما، به راه "غلط" سوق داده است.

هدف نویسنده این نیست که برای خواننده محترم درس "وطنپرستی" تهیه کند و یا اعتراض داشته باشد که خواننده یا گوینده، چرا این و یا آن "هویت" و "نسبت" را می پذیرد و یا نمی پذیرد. هم چنان نمی خواهد در مورد "خوبی" و "خرابی" قضاوت شود، بلکه در قدم اول حالت تا حد ممکن واضح گردد و در صورت ممکن باید، "فکتها" و حقایق جمعبندی گردد که مردمان جوامع دیگر جوانب احتمالی مثبت و منفی این مفاهیم را چگونه می بینند. در رابطه با تشکل های "ملی"، "ملتگرایی" و یا "هویت ملی"، آنطوری که سیاستمداران کشورهای دیگر، افاده می کنند، می تواند معلومات تهیه شود. بعد اختیار خواننده است، که چه برداشت را از آن، خواهد داشت. برخلاف نویسنده متمایل است، تا معانی، مفاهیم یاد شده را از منابع خارجی، از نظر خوانندگان محترمی بگذراند که اگر احیاناً به زبانهای خارجی بلدیت نداشته باشند و یا با همچو منابع تصادفاً آشنائی حاصل ننموده باشند.

اخیراً یکی از جوانان وطن ما، در یک "ستودیو"، در "افغانستان"، "ملت" را متشکل از "ملیتهای" متعدد خواند و از همه "طلب" تحکیم "وحدت ملی" نمود. در تفصیل صحبت اش، احساس محبت با وطنش داشت، اما چنین نتیجه گرفته می شد که اصطلاح را نسبتاً غیر دقیق بکار می برده است. او "قوم" را "ملیت" و "ملت" می خواند. وقتی یک "قوم" در یک دولت، تابعیت را می پذیرد، نسبت "ملیت" در قانون اساسی تعریف شده است. تنها ملیت "قوم" او به آن نسبت معینه یاد نه می شود، بلکه همه با همان یک مفهوم یاد می شوند. حال قبل از اینکه به کمی توضیح بپردازیم، لطفاً به سطور ذیل توجه نمایند که این نویسنده کلمه "ملت" را به معنی "ناسیون" (Nation) به زبان آلمانی و "نیشن" (nation) به زبان انگلیسی، انتخاب نموده است. از دید "گروپ اکثریت" دانشمندان، این پدیده برخلاف ادعای "گروپ اقلیت"، کلمه خیلی "دیرینه" و یا "ابدی" نیست، اختراع این کلمه را در "آستانه" انقلاب "فرانسه" و بعد از آن، می دانند که با برچیدن سریع نظام های "اشرافیت فیئودالی" در اروپا و سقوط برخی از رژیمهای پادشاهی "قلمروی"، با تشکیل حکومت "بورژوازی جوان"، پدیدار شده است. آن حکومت جدید را، "حکومت های ملی" نامیده اند، که در مراحل مقدماتی، در "اروپای غربی" و شمال امریکا، بطور همزمان و یا متصل با یکدیگر، تهداب گذاری شده اند. به همین ترتیب "ملیت" را وقتی افاده نموده اند، که برای اتباع تحت حاکمیت یک دولت، وابستگی را به دولت تعریف نموده

اند، طوری که هر فرد در تحت حاکمیت دولت هم دارای حقوق مساوی و هم دارای مکلفیت مساوی باشند. آن دولت پس از انقلاب فرانسه را بر خیها "دولت ملی" نیز یاد کرده اند، بعد این مناسبت فرد را با آن "ملت"، تعریف کرده اند که همان دولت حاکم بر قلمرو خود تعیین نموده است. آن فرد، در عین حال به حیث "فرد آزاد"، یاد می شده است، و در تشکل دولتی، متعهد به آن همبستگی به حیث یک تبعه دولت بوده است، این نسبت را "ملیت" ("ناسیونالیته" (Nationalität) یا "نیشنالیتی" (Nationality) یاد کرده اند. این نسبت و یا وابستگی به اجتماع در یک دولت معین را می تواند یک گروهی از انسانها که یک زبان مشترک و کلتور مشترک دارند بر خود یاد کنند. قابل تذکر است که آن تعاریف مقدماتی اگر در کدام کشور در یک زمان فورمولبندی شده باشد، با گذشت زمان مطابقت آنرا، به نسبت تغییرات در ترکیب اجتماعی از دست می دهد. از همه مهمتر استحکام دولت مبتنی بر قوای سه گانه است. حالاتی هم می تواند وجود داشته باشد، که چنین اجتماعات، در یک دولت با دیگران یکجا زندگی می کنند. مثالهای چنین دولتها را در امپراتوریهای متعدد، یا قلمروی چون پادشاهی "اتریش - هنگری"، "هسپانیای حاکم بر امریکای جنوبی" و یا "اتحاد شوروی" یاد کرده اند.

برخلاف تصورات بر خیها، این نویسنده جامعه فعلی افغانستان را بیشتر، یک جامعه "کثیرالایتنی" و هم "کثیرالادیان" دانسته، وقتی از "هویت" حرف زده شود، باید پرسید که کدام "هویت" هدف است، "مذهبی"، "نژادی" و یا "کلتوری" و غیره. اما دولت، برای اتباع آن ممکن هویتی را تعریف کرده باشد. اگر کسی خودش را در روابط "خونی" و یا در یک کلتور و "ثقافت" خاص مربوط می داند، حق دارد. اما اگر این فرد و یا گروه خارج از سلسله نسب، روابط خونی، در جمع اجتماعات دیگر به تشکیل یک دولت می پردازد و اگر در آن حاکمیت، لازم بدانند که یک کلمه را برای معرفی به جوامع دولتهای دیگر، تعیین کنند، بناءً هر فرد جامعه به آن رسماً منسوب می گردد، که هیچ ربطی، به سایر مناسبات خونی و یا عقیده فردی ندارد. چنین "هویتها" را که به یک سیستم سیاسی یا یک "دولت" ارتباط می دهند، بعضاً "هویت ملی" یاد کرده اند، در حالی که بر طبق تعریف "گروه اکثریت" از "هویت ملی" یاد می کنند، در حقیقت هدف از مفهوم و هویت "دولتی" به مفهوم "مدرن" آن، یاد می شود. بار دیگر تأکید می گردد، که به مفهوم "مدرن"، این "بستگی" می تواند هم بنا بر دلایل سیاسی و هم بنا بر وابستگی "ایتنی" نیز استوار باشد. وابستگی ایتنی، می تواند از زمان تولد بوجود آید، که از جهت "حقوقی" به مفهوم مترادف این نسبت، "تابعیت دولتی" نیز استعمال می گردد. یکبار دیگر تأکید می گردد، که هیچ نوع منسوبیت، اعم از خونی و یا مذهبی و هم هر نوع عادات، استفاده از ارزشهای کلتوری، تا آنزمان، عیب ندارد، که در فرد و در جمعیت، احساس و یا ادعای برتری نسبت به دیگران تبارز داده نشده باشد.

این نویسنده باورمند است که تمام ارزشهای کلتوری که توسط خود انسانها، اختراع و یا کشف گردیده و موجوداتی که در طبیعت موجود بوده، با تغییر شکل، برای استفاده انسان در زندگی راحتتر، قرار داده می شود، همه را می توان "سیستم باز" دانست. استفاده از همه این ارزشها، برای هر انسان مجاز شناخته می شود، که هر وقت بخواهد و ضرورت داشته باشد، از آن استفاده کند و اگر در تغییر آن هم از خود استعداد نشان می دهد، و آنرا بهتر و مساعدتر می سازد، طبیعی است، که از طرف افراد جمعیت او و دیگران هم، به عنوان دست آورد برای انسانیت شمرده می شود. بناءً وقتی در اجتماع ضرورت بر تشکیل "دولت" و یا تغییر و تعدیل قوانین آن احساس می گردد، باید به هیچ صورت چنین ارزشهای کلتوری و اعتقادی فردی، جز قوانین "جبری" دولت نگردد. زیرا ارزشهای "باز" و "آزاد" و هم چنان بسر رسانیدن فرائض دینی نیز که هر فرد خود به آن معتقد شده است، خود بجا می آورد و اصلاً به حکم و جبر ضرورت ندارد.

اینکه برای اتباع یک "دولت"، تعریف "ملت" افاده شده باشد و یا نه شده باشد، به معنی کدام حرکت "صعودی" و "نزولی" بر اجتماع معنی نمی دهد. اتباع همه دولتهای موجود در جهان، با تعریفی که کدام وقت، از زبان یک "دانشمند" علوم اجتماعی، بطور نمونه برای کلمه "ملت" ارائه شده است، خود آنها را نمی شناسند و مفهوم "هویت ملی" هم یکسان افاده نمی شود. در مطالعاتی که صورت گرفته است، در جمع دانشمندان علوم اجتماعی و تاریخ، از دو گروه یاد کرده اند. یک گروه را که به نام "گروه اکثریت" نامیده اند، کلمه ملت (nation) را، کلمه کهن یا از "ابد" نمی دانند. این مفهوم را در آستانه "انقلاب فرانسه" و پس از آن که دولت "بورژوازی" تشکیل یافته است، "اختراعی" یا تصنعی یاد کرده اند. درین گروه دانشمندان معروف چون "ایریک هوبسباوم" انگلیسی، "ایرنیست گیلنر"، "بندیکت اندرسن" و غیره قابل ذکر اند که بر طبق تصور و مفاهیم ارائه شده توسط "رینان"، تعاریف خود آنان را نیز بیان داشته اند. در گروه دومی که به نام "گروه اقلیت" یاد نموده اند، و روز تا روز از کمیت پیروان آن کاسته می شود، مدعی اند که گویا "ملت" بنا بر تصور آنها، از همان آغاز خلقت بشر وجود داشته و تا ابد وجود دارد. این حلقات که بر ریشه نژادی و خصوصیات بیولوژیکی نیز، تکیه کرده اند، آیدیالوژی ناسیونالیسم را بر مبنای "راسیسم" تبلیغ نموده اند، که رد پای خونین از خود به جا مانده است.

به هدف تکرار احسن چند سطر را از یک مقاله قبلی این نویسنده که سلسله آن در "آریانا افغانستان آنلاین" تحت عنوان اینکه «آیا «افغان» ملت است؟» منتشر شده است، از نظر می گذرانیم: «...قبل از اینکه نخست بدانیم که مفهوم "ملت" افغان را چگونه تعریف می کنیم و اگر "افغان" ملت باشد، این "مفهوم" چه زمانی پدید آمده است؟ هدف چه بوده است؟ آیا این پدیده، آنطوری که در جهان روی آن بحث و تحقیق صورت گرفته است، "جوان" است و یا "کهن". اگر از "ابد"، یعنی از همان بدو "خلقت بشر" وجود داشته و تا ابد هم وجود خواهد داشت؟ پس به طرح این سؤال چه ضرورت است؟ در رابطه با این دو "برداشت"، از "ایریک هوبسباوم"، نقل می کنیم تا خواننده محترم خود با ادعا های برخی ها که از "ملت هفت هزار"، "پنجهزار" و یا "سه هزار"، یاد می کنند، مقایسه نماید: «اکثریت ملت ها برای خود یک عنعنۀ طولانی - پس منظر تاریخی به خاطر تحکیم غرور ملی و هویت می افزایند - مدعی می شوند، لیکن باز هم تعداد خیلی کمی از ملت های امروزی، سابقۀ موجودیت آنها را، فرا تر از قرن ۱۹ نشان می دهند... "تاریخ خود را غلط فهمیدن"، که آگاهان یک زمان گفته اند: "ملت را می سازد..." "هوبسباوم"، تاریخ ملت ها و ملت گرانی را در عمر تخمینی ۲۰۰ سال حس می کند...» و جرأت داشته است، تا اصلیت و مفهوم آنرا ارزیابی کند.» (چاپ کتاب ۱۹۹۱م)

"ایریک هوبسباوم" در جای دیگر هم چنان می نویسد: «به هیچ صورت نه باید از قدرت احساس ملی در جهان امروز انکار صورت گیرد و یا در بازی به کم اهمیتی گرفته شود، مقدم بر همه در یک زمانی که، یک همچو مظهر از خود جلوه می دهد، که گویا کینه بیگانه درین و یا آن نوع بازی در اکثریت مناطق کره زمین، شکل یک آیدیالوژی مسلط مردمی را بخود گرفته باشد، اما نه باید نشانه ها و علامت ها، با وجود آنکه خیلی تند و سخت هم احساس شود، با تشخیص و پیش بینی مرض تلقی شود و یا با معالجه و درمان عوضی گرفته شود.»

در فعالیتهای "سیاسی" گروههای متعدد، آگاهانه و یا نا آگاهانه شعارها و تکیه کلامهای ذکر می شود که بعضاً غرق "راسیسم" می گردد. کلمات چون "رفیق"، "برادر"، "ملگرو"، "قوم" و غیره همه در فعالیتهای سیاسی با یک نوع گروپبندی می تواند منسوب شود. این چنین نسبتها را از حلقات مختلف می توان شنید. به این چند سطر توجه نمائید. مجله "شیپگل" به تاریخ ۵ نومبر ۲۰۰۱م، با «نمایندگان "طالبان"»، که برای چند روز از طریق "کوها" به "پشاور" سفر کرده بودند، تا در باره آینده این کشور که متشکل از گروههای "ایتنی" متفرق اند، به مشوره بپردازند. در ختم

"مراسم" یکی از آنها، که در مجله "مهماندار" یاد شده است، گفته است که: "ما هر چه باشد، مانند آنها آریائی هستیم" ژورنالیست به این ارتباط یادآور می شود که: "درین فرصت راز "هیتلر" را نشان می دهد - که چگونه توانسته است، مردمان (خلفهای) مختلف را متحد سازد."

همین "طالبان" و "بنیادگرایان افراطی اسلامی" که هر گروه آنها، تعبیر خاص خود آنان را از "اسلام" دارند، تبعیض و دشمنی را علیه پیروان دیگر ادیان و مذاهب صریحاً از خود نشان می دهند و از یک طرف از مقدسات دینی سوء استفاده و سوء تعبیری می کنند و برای انحصار قدرت و ضد آزادیهای انسانی، با متنفذین کهنکار زیر بیرق "مذهب" متحد می شوند و انسانهای بیگناه و معصوم مذهبیون خود و مذهبیون دیگر را با غیر مذهبیون نیز قتل می کنند.



در یکی از سایتها، مطلبی را دیدیم که این خانم جوان زیبا و دختر عزیز و با عزت میهن ما، به نام "سمیه رامش" می نویسد: "شرم بر ما که مولانا را از خود می پنداریم" دختر عزیز و باشرف وطن، علاقه شما را به علم و فرهنگ و دانشمندان و فرهنگیان شایسته تقدیر می دانیم. اما طوری که به ارزشهای دیگر نیز ارج می گذاریم، برای شما به عنوان انسان با استعداد، فرهنگدوست و انساندوست، به قصد حد اقل تسلیت عرض می کنیم، که از نظام های "فاسد" انتظار نداشته باشید، که قدر، عزت، حیثیت و شرف مرده و زنده کشور ما را بدانند. برای شما اطمینان می دهیم، که

به جای اینها، در سراسر جهان انسانهایی وجود دارند، که مولانا را از تمام بشریت می دانند. در خاتمه فقط برای اینکه نفرت علیه "راسیزم" و "ناسیونالیزم نژادپرست" ابراز شده بتواند و بالمقابل به ارزشهای علمی و خلق کنندگان آثار کلتوری و فرهنگی احترام شود، این اظهار "تابغه"، "مخترع" نیمه دوم قرن نوزده و نیمه اول قرن بیست، فزیکدان و صاحب "تئوری نسبیت" و "مفتخر به "جائزه نوبل"، "البرت آینشتاین" را حضور تان تقدیم کنم: « اگر من با تئوری نسبیت خود حق به جانب شمرده شوم، آلمانها خواهند گفت، که من آلمانی هستم و فرانسویها خواهند گفت که من تبعه جهان هستم. اگر تئوری من غلط ثابت شود، فرانسویها خواهند گفت که من آلمانی هستم، و آلمانها خواهند گفت، که من یهود هستم."

پایان